

سیمای خضر^(ع) در دیوان کبیر مولانا

آمنه شیرازی نژاد*

چکیده

از ویژگی‌های مهم تفکر مولانا که در آثار وی به‌خوبی و وضوح کامل منعکس شده است توجه به مفاهیم و مضامین عالی‌ه قرآن کریم است. این ویژگی از نگاه مولوی‌شناسان و از جمله پروفیسور آن‌ماری شیمیل پنهان نمانده است. خانم شیمیل در کتاب شکوه شمس در فصلی تحت عنوان خیال‌بندی قرآنی به‌درستی اشاره می‌کند که آثار مولوی را تا حد بسیار زیادی می‌توان بر مبنای قرآن شرح داد. ایشان در کتاب شکوه شمس به‌ذکر چند نمونه از آیات قرآن که به‌صورت متن عربی یا ترجمه فارسی آن و یا به‌صورت کلمات و عبارات در آثار مولانا به‌چشم می‌خورند اشاره می‌نماید و از جمله به‌شخصیت‌پردازی مولانا از پیامبران و اولیای الهی که در قرآن کریم نامبرده شده‌اند می‌پردازد و در میان قصص قرآنی قصه حضرت موسی^(ع) را داستان دلخواه مولوی می‌داند.

با توجه به این‌که مهم‌ترین و محوری‌ترین شخصیت این ماجرا حضرت خضر^(ع) است و از طرفی مطالب خانم شیمیل صرفاً در حد اشارات بسیار مختصر محدود می‌شود. این مقاله به‌بیان نحوه شخصیت‌پردازی و نگاه مولانا به ملاقات موسی^(ع) و خضر^(ع) براساس استفاده مولانا از آیات قرآن کریم در دیوان کبیر می‌پردازد.

۱. سیمای خضر^(ع) در قرآن کریم.
۲. ویژگی‌های خضر^(ع) شامل.
- الف: احیاء‌کنندگی خضر^(ع).
- ب: علم لدنی خضر^(ع).
۳. نهان بودن خضر^(ع) در عالم.

* دانشجوی بخش مطالعات بودایی دانشگاه دهلی، دهلی.

۴. رمز کشتی شکستن خضر^(ع).
۵. خضر^(ع) آیه رحمت الهی.
۶. انتقال صفات خضر^(ع) به حضرت معشوق.
۷. راز گشایی افعال خضر^(ع).

در این مقاله به نحو اختصار ویژگی‌های فوق‌الذکر از نگاه مولانا در دیوان کبیر پرداخته شده است.

مقدمه

خضر^(ع) به معنای سبز نام شخصیتی اسطوره‌ای است که بیش از آن‌که در متون اصلی دینی مثل قرآن از او یاد شده باشد، در روایات و افسانه‌ها و متون ادبی و خصوصاً حوزه شعر عرفانی حضور دارد. برخی خضر^(ع) را دارای عمر ابدی [همچون الیاس^(ع) و عیسی^(ع)] دانسته‌اند، برخی او را راهنما و دستگیر درماندگان و گم‌شدگان می‌دانند، گروهی او را ایرانی‌نژاد و برخی یونانی‌نژاد شمرده‌اند. گاه او را معاصر اسکندر و گاه معاصر ابراهیم و... دانسته‌اند. گفته‌اند به دلیل غوطه‌ور شدن در آب حیات سبز، شد و نام خضر^(ع) [= سبز] یافت. برخی نیز این نام را برگرفته از رب‌النوع قدیم سبزه و گیاه یا پروردگار بهاران دانسته‌اند. گروهی نیز معتقدند چون قدمگاه خضر^(ع) سبز شد به‌او خضر نام داده‌اند. در یکی از روایات اسلامی نیز آمده است که خضر^(ع) را بدین جهت خضر^(ع) نامیدند که وقتی روی پوستی سفید رنگ نمازگزارد همان پوست سبز شد.

خضر^(ع) در قرآن کریم

در قرآن کریم نامی از او به صراحت نیامده است اما در سوره کهف آیات ۵۹ تا ۸۱ واقعه مواجهه حضرت عیسی^(ع) با بنده‌ای از بندگان خدا شرح داده شده است.

به‌طور خلاصه شخصیت خضر^(ع) از نظر قرآن کریم چنین است:

۱. معاصر موسی^(ع) بود. به استناد ملاقات وی با موسی، آیه ۶۵ سوره کهف فوجدا عبداً: تا یافتند بنده‌ای.
۲. خداوند او را بنده‌ای از بندگان خود می‌داند سوره کهف آیه ۶۵ عبداً من عبادنا.
۳. خضر^(ع) مورد رحمت خاص خداوند بود سوره کهف آیه ۶۵ اتیناه رحمه من عندنا.

۴. به او علم لدنی یعنی از ناحیه خداوند عطا شده بود سوره کهف آیه ۶۵ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا.
۵. دارای قدرت هدایت بود زیرا طبق آیه ۶۶ سوره کهف موسی^(ع) از او تعلیم می‌خواهد:
- قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا.
۶. خضر^(ع) از میزان تحمل علمی و یقینی موسی^(ع) از یک طرف و عظمت آن چه خود از حکمت الهی می‌دانست با خبر و لذا ابتدا موسی^(ع) را از این تعلیم برحذر داشت!
۷. پس از اصرار موسی^(ع) خضر^(ع) شرط آموختن را سؤال نکردن موسی^(ع) از او دانست.
- همان سوره، آیه ۷۰: قَالَ فَإِنْ أَتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا.
۸. پس از همراهی موسی^(ع) و خضر^(ع)، ابتدا خضر^(ع) به کشتی‌ای آسیب رساند، سپس نوجوانی را کشت و نهایتاً پس از آن که از مردم یک قریه تقاضای خوراک کردند و آن‌ها از این کار امتناع ورزیدند دیوار خرابه‌ای را در آن قریه تعمیر کرد.^۲
- در هر یک از این موارد موسی^(ع) شکیبایی از دست نهاده و لب به سؤال و اعتراض می‌گشود و هر بار خضر^(ع) به او می‌فرمود نگفتم که تو طاقت همراهی با مرا نداری:
- «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا...»^۳
۹. خضر^(ع) ابتدا پیمان همراهی با موسی^(ع) را فسخ می‌کند:

۱. کهف (۱۸)، آیه ۸-۶۷.

۲. همان، آیه ۷-۷۱.

۳. همان، آیه ۷۲ و به بعد.

«أَمَّا السَّقِيَّةُ فَكَأَنَّ لِمَسْكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَارَدَتْ أَنْ أَعْيَبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ
مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَقِيَّةٍ غَضَبًا. وَأَمَّا الْعَلْمُ فَكَانَ أَبُوهُ مُؤْمِنِينَ فَحَشِيئًا أَنْ يُرَهَقَهُمَا
طُعْيَانًا وَكُفْرًا. فَارَدَتْ أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكْوَةً وَأَقْرَبَ رَحْمًا»^۱.

این تمام آن چیزی است که در قرآن کریم در مورد خضر^(ع) آمده است:

شک نیست که خصوصیات این چنین راز و رمز گونه و افعالی چنین حیرت آور و
مغایر با ظواهر عقل و آداب اجتماعی و حتی ظواهر شریعت تا چه حد برای عرفا و
ادبا جالب توجه و الهام دهنده است.

مولانا جلال الدین نیز از زمره عرفایی است که به شخصیت و ابعاد وجودی خضر^(ع)
توجه خاصی داشته و در مورد او مطالب بسیار زیادی نگاشته است. همچون دیگر
موضوعات که در دست مولانا بسیار فراتر از آنچه قبل از وی بوده گسترش و عمق
می یابد. داستان خضر^(ع) نیز در نگاه مولانا رنگ و بویی تازه و شگفت انگیز یافته است.
که اینک به جلوه خضر^(ع) در دیوان کبیر می پردازیم.

۱- خضر^(ع) احیاء کننده

در سوره کهف آیات ۶۰ و ۶۱ قبل از آن که موسی^(ع) و همراهش به ملاقات خضر^(ع)
برسند ماهی ای را از آب می گیرند اما آن را در خشکی به حال خود رها و فراموش
می کنند. اما ماهی خود به دریا باز می گردد و زندگی را از سر می گیرد. موسی^(ع) این
واقعه را نشانه ای می داند از این که به زودی آنچه در پی آن بوده اند را می یابد. مولانا از
این آیات چنین برداشت کرد که پس این موسی^(ع) بود که ماهی را از آب گرفت و در
خشکی رها کرد و چون زمان و مکان واقعه در تصرف ولایت خضر^(ع) بوده است پس
احیاء ماهی و بازگرداندن آن به دیار، نتیجه وجود و حضور خضر^(ع) است. لذا می فرماید:
آن سو که خشک ماهی شد پیش خضر زنده

آن سو که دست موسی چون ماه انور آمد^۲

۱. کهف (۱۸)، آیه ۸۱-۷۹.

۲. غزل ۸۴۱.

اما مولانا به همین جا محدود نمی ماند، اگر ماهی دریا که کنایه از وجود سالک است به دست خضر^(ع) که همان پیر است زنده می شود، اما از آن جا که کمال محدودیت بر نمی دارد و هر عارفی در هر مرتبه ای خود محتاج احیاء توسط مرتبه بالاتر است پس خود خضر^(ع) هم نسبت به مراتب اعلاّی وجود حکم ماهی را دارد که در دریای جاویدان وجود، زندگی می یابد:

در آن بحری که خضرانند ماهی در او جاوید ماهی، جاودان آب^۱
همان طور که اشاره شد از نظر مولانا خضرگاه کسی است که به آب حیوان دست یافته و به واسطه بهره مندی از آن جاودان شده است.

پایند گشت خضر که آب حیات دید پایند گشت و دید که پاینده می شود^۲
و گاه خضر^(ع) خود به آب حیات یا چشمه حیات اطلاق می شود در این تعبیر همانند روش مولانا در بسیاری از موضوعات یک مفهوم که دارای چند مرتبه است از مرتبه ای به مرتبه بالاتر صعود می کند، در این موضوع نیز با جهش روبه بالا، خضر^(ع) خود به آب حیات و سپس به چشمه آب حیات ارتقاء می یابد و به جای آب حیات، تعبیر آب خضر^(ع) به وجود می آید:

گر فاضلی و فردی آب خضر نخوردی هر کو نخورد آبش در مرگ اسیر باشد^۳
در این بیت تقابل میان حیات جاویدان و مرگ به تقابل میان آب خضر^(ع) و اسارت در چنگال مرگ ترجمه شده است در جای دیگر درباره همین تبدیل می فرماید:
چشمه خضر تو را می خواند که سبوکش، دو سه فرسنگ بیار^۴

۲- خضر^(ع) عالم به علم لدنی

همان طور که گفته شد در آیه ۶۵ سوره کهف صراحتاً آمده که خداوند فرمود ما به او (خضر^(ع)) از نزد خودمان علم آموختیم، پس خضر^(ع) دارای علم لدنی است که به کلی با علم کسبی متفاوت است. اما مولانا این صفت خضر^(ع) را با دو نکته دیگر درمی آمیزند.

۱. غزل ۲۹۴.

۲. غزل ۱۷۴.

۳. غزل ۱۳۹.

۴. غزل ۱۱۰۹.

اوّل آن‌که خضر^(ع) را به هر شکل و نقل با آب حیات مرتبط دانسته و جاودانگی را از صفات او برشمرده است.

ثانیاً نقش کلام و سخن پاک را در احیاء جان آدمی مؤثر می‌داند و در همین آیات هم در نهایت این سخن خضر^(ع) است که موسی^(ع) را از حقیقت امور مطلع می‌سازد و از طرفی عمل آدمی نتیجه فهم و درک اوست. حال مولانا میان خضر^(ع)، آب حیات، علم لدنی ضرورت سخن و آموزش صحیح و ربّانی و منتج شدن اعمال حسنه و نتایج آن را از این مراتب چنین پیوند می‌دهد:

آب حیات آمد سُخن، کاید ز عالمِ منِ لدن

جان را از او خالی مکن تا بر دهد اعمال‌ها

۳- نهران بودن خضر^(ع) در عالم

طبق آیات ۶۳ تا ۶۵ سوره کُهِف حضرت موسی^(ع) و دوستش گویا به‌دنبال نشانه یا شخصی که خداوند به‌آن‌ها دستور یافتنش را داده بود، بودند و سرانجام پس از این‌که به‌محلّ مجمع‌البحرین یعنی جمع دو دریا یا تلاقی دو دریا رسیدند خضر^(ع) را یافتند. برای مولانا دریا همواره صفتی عرفانی دارد، مظهر رحمت الهی و وسعت عطای پروردگار است، همچنین دریادلی صفت انسان‌های کاملی است که عمق و عظمت و هیبت را باهم دارند.

از طرف دیگر تنهایی به‌معنی انفراد که از طرف ناشی از علو مرتبه انسان کامل است و از طرفی گویای وضعیت روحی خاص او حتی در میان جمع از صفات خضر^(ع) نیز هست، خضر^(ع) با همه جاودانگی و منشأ احیاء روح و دل سالک بودن، از نظر خلق پنهان است و تنها با هدایت الهی و عزمی موسوی می‌توان او را یافت:

ور پنهانست او خضروار تنها به‌کناره‌های دریا^۱

و تنها امثال موسی^(ع) آن هم با عزمی فوق‌العاده و تلاشی مضاعف می‌توانند با پر گشودنی چون هدهد مرغ تیز پرواز حضرت سلیمان^(ع) به‌سرزمین سبز هدایت خضر^(ع) راه می‌یابند و بهره می‌گیرند:

۱. غزل ۱۲۷.

چون موسی پیمبر از هر خضر انور کرده سفر به صد پر چون هدهد هوایی^۱

۴- کشتی شکستن خضر^(ع)

همان‌طور که قبلاً گفته شد مطابق آیه ۷۱ سوره کهف خضر^(ع) کشتی‌ای را سوراخ کرد و موسی^(ع) به این عمل خضر^(ع) اعتراض کرد. در آیه ۷۹ همان سوره پس از آن‌که خضر^(ع) تعلیم موسی^(ع) را به پایان می‌رساند در توضیح افعال خود چنین می‌گوید که کشتی برای مستمندانی بود که در دریا کار می‌کردند و چون پادشاهی را معیوب کردم تا از شر پادشاه در امان بماند و بعد از رفتن پادشاه برای مردم باقی باشد. ظاهر این آیه خود توجیه و انگیزه معقولی را برای کشتی شکستن خضر^(ع) بیان می‌کند. مولانا همین موضوع را نیز در دیوان کبیر منعکس می‌کند.

آن شنیدی که خضر تخته کشتی بشکست تا که کشتی ز کف ظالم جبار برست^۲

اما مولانا به این حدّ ظاهری بسنده نمی‌کند، بلکه طبق روش خود به معنایابی می‌پردازد و عالمی باطنی از واقعیت را آشکار می‌سازد و تفسیری نو از همین واقعه مطرح می‌کند.

از نظر مولانا کشتی تن، جسم و صفات ظاهری سالک است. این کشتی باید به دست انسان کامل، پیر راه، ولی حق شکسته شود تا جان و روح آدمی چون ماهی به دریای وجود برسد. دقت شود که در همین بیان تشبیه سالک به ماهی و واقعه ماهی مرده‌ای که به یمن حضور خضر^(ع) جانی دوباره یافت، همچنان حضور دارد:

وگر خضری در اشکستی به ناگاه کشتی تن را

در این دریا همه جان‌ها چو ماهی آشنایستی^۳

پس وظیفه سالک آن است که در سایه هدایت مراد به مقام انکسار یعنی شکستگی برسد و خود را شکسته بدارد و آلا همچون لنگر در جای خود ثابت می‌ماند و از سیر و سلوک محروم و از طی طریق باز خواهد ماند:

۱. غزل ۲۹۴۴.

۲. غزل ۴۰۸.

۳. غزل ۲۵۲۱.

کشتی شکسته باید در آبگیر خضر

کشتی چو نشکنی تو نه کشتی که لنگری^۱

۵- خضر^(ع) نشانه رحمت الهی

در آیه ۶۵ سوره کهف خضر^(ع) برخوردار از رحمت خاص از ناحیه خدا معرفی شده است:

خضر از کرم ایزد بر آب حیاتی زد نک زهره غزل گویان در برج قمر آمد^۲
 اما در پاسخ به این سؤال مهم که اصلاً ضرورت خلق و حضور خضر^(ع) در هستی چه بوده است، مولانا ماهرانه به حال آدمیان اسیر کثرات و عالم دگرگونی‌ها و آمد و رفت‌ها توجه می‌کند و با توجه به این که انسان همواره در معرض نسیان و فراموش کردن امور ماورای این عالم کون و فساد و حدوث و تغییر است و اصولاً جاودانگی و بقا را یا باور ندارد یا برای آدمی بسیار سخت باور است، وجود خضر^(ع) را دلیل و نشانه‌ای از بقا می‌داند، گویی خداوند خضر^(ع) و آب حیات را برای آن فرستاده که ما غافلان از عالم بقا و جاودانگی را بیدار سازد و صلاهی بقا را به گوش‌های سنگین ما برساند:

خضری گرد جهان لاف زد از آب حیات تا به گوش دل ما طبل بقایی برسد^۳
 آری خضر^(ع) آمده است تا خفتگان را بیدار سازد و از ساغر شراب طهور خلود به آنان بنوشاند:

تو خفته‌ای و آب خضر بر تو می‌زند کز خواب برجه و بستان ساغر خلود
 همان‌طور که در مقدمه بیان گردید در افسانه‌ها و روایات خضر^(ع) و الیاس^(ع) را دو راهنما و دلیل گم‌شدگی و گم‌کردگان طریق می‌دانند با این تفاوت که گاه الیاس^(ع) را راهنمای درماندگان در خشکی‌ها و خضر^(ع) را راهنمای در راه ماندگان دریاها می‌دانند مولانا به تمامی این نکات توجه کرده و یکی از فلسفه‌های وجود خضر^(ع) و الیاس^(ع) را همین هدایت سالکان و طالبان راه می‌داند:

۱. غزل ۲۹۷۶.

۲. غزل ۶۱۳.

۳. غزل ۷۹۵.

چو خضر سوی بحار ایلیاس در خشکی برای گم شدگان می‌کنند استمداد^۱
و در جای دگر می‌گوید:
گر بماند عاشقی از کاروان بر سر ره خضر آید رهبرش^۲

۶- مولانا صفات خضر^(ع) را به معشوق نسبت می‌دهد

پس خضر^(ع) دلیل راه است، نشانه کرم الهی است، دستگیر در راه ماندگان است. پس بر همه سالکان است که از حضرت موسی^(ع) بیاموزند و از خضر^(ع) و دلیل و راهنما طلب راهنمایی و هدایت نمایند، اما مولانا از این محدوده‌ها درمی‌گذرد، فراتر می‌رود و دل به آن معشوقی می‌بندد که نه تنها همه صفات خضر^(ع) را دارد که حتی خضر^(ع) آفرین است و صدها خضر^(ع) خود در بارگاه او جام طلب به دست گرفته‌اند. در این نگاه تازه خضر^(ع) با همه عظمتش خود سالکی است در مسیر و نیازمند دستگیری خضر^(ع) حقیقی عالم:

این عجب خضریست ساقی گشته از آب حیات

کوه قاف نادرست و نادره عنقاست این^۳

*

تو آن صدر و بدری که در بر و بحری هم ایلیاس و خضری و هم جان جانی^۴

*

از آن آبی که چشمه خضر و ایلیاس ندیدست و نبیند آنچنان آب^۵

معشوق متعالی مولانا لعل لبی دارد که خضر^(ع) نوشیده از آب حیات خود تشنه آن

است:

اگرچه خضر میراب حیاتست به‌لعلت آرزومند عظیمست^۶

این معشوق همان است که در اوج هویدایی و آشکاری، نهان است و در پرده خفا:

۱. غزل ۹۲۹.

۲. غزل ۱۲۵۵.

۳. غزل ۱۹۵۰.

۴. غزل ۳۱۱۶.

۵. غزل ۲۹۴.

۶. غزل ۳۴۴.

گوشه گرفتست و جهان مست اوست او خضر و چشمه حیوان ماست^۱
 معشوق مولانا آن غنی بالذاتی است که از سرچشمه واجب الوجودیش همه فقرها و
 فقرا به مقام استغنا می‌رسند:

تو آن خضری که از آب حیاتت گدایان را سکندر می‌توان کرد^۲

۷- رازگشایی افعال خضر^(ع) بر موسی^(ع)

مطابق آیات ۷۹ تا ۸۱ سوره کهف پس از آن که حضرت عیسی^(ع) از درک‌انگیزه خضر^(ع) از آن اعمال به ظاهر غیرمعقول عاجز ماند و در اثر سؤالات خلافِ قرار خود توفیق ادامه همراهی با خضر^(ع) را از دست داد و خضر^(ع) حکمت افعال خود را برای موسی^(ع) آشکار کرد. در آیه ۷۸ سوره کهف آمده است که خضر^(ع) به موسی^(ع) فرمود: به زودی تو را از تأویل آن چه بر آن نتوانستی صبر کنی، آگاه می‌کنم: «سَأْتِبُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا».

و پس از توضیح و بیان تأویل آن اعمال در انتهای آیه ۸۲ سوره کهف می‌فرماید:

«وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا».

از این آیات نکات زیر مستفاد می‌گردد:

الف: خضر^(ع) نمی‌فرماید تو را از آن چه نمی‌دانستی آگاه می‌کنم، بلکه تأکید می‌کند که تو را آگاه می‌کنم از آن چه بر آن صبر داشتی، یعنی اشاره به این که برای آموختن اسرار و حکمت‌های برخی امور باید صبر داشت و بی‌طاقت نبود.

ب: خضر^(ع) می‌فرماید من این کارها را به فرمان خودم نکردم. اشاره به این که این افعال همه براساس امر و حکمت الهی صورت گرفت و بدین ترتیب افعال خاص خود را به حکمت و فعل الهی منتسب می‌کند همان‌طور که در آیه ۶۵ سوره کهف هم، علم او علم لدنی معرفی شده است و بدین ترتیب موسی^(ع) را از اعتراض به افعال الهی بر حذر می‌دارد و به او هشدار می‌دهد که با همه مقامی که داری وقتی حکمت افعال الهی را در نمی‌یابی نباید به اعتراض لب بگشایی.

۱. غزل ۵۰۴.

۲. غزل ۶۶۰.

مولانا در همین معنی می‌فرماید:

گرچه کلیمی همه در اعتراض کشف کنم خضر زمانت کنم

جالب این‌که مولانا در این بیت به‌نکته دیگری نیز اشاره می‌کند یعنی این‌که با عنایت الهی و نوشیدن از آب حیات عشق، آن کس که در مقام موسوی و اعتراض است پس از کشف معانی، دچار ارتقای وجودی شده و خود به‌خضر^(ع) زمان یعنی عامل افعال الهی و کاشف حقایق و اسرار امور تبدیل می‌شود.

۸- خاتمه

در این مختصر دیدیم که چگونه ماجرای خضر^(ع) با همه جلوه‌هایش در قرآن کریم و افسانه‌ها و حکایات در دست روح و فکر مولانا چگونه به‌داستانی عظیم و شگف‌انگیز بدل می‌شود و چه ابعاد حیرت‌آوری از نظر عظمت معنا و بیان می‌یابد. این مختصر را با استعداد سالکان از زبان مولانا به‌هدایت خضر^(ع) به‌پایان می‌بریم. باشد که قطره‌ای از آب حیات عشق در کام ما تشنگان نیز چکانده شود:

ما سبوه‌های طلب آورده‌ایم سوی تو ای خضر ثانی فاسقنا

ماهیان جان ما زنه‌ار خواه از تو ای دریای جانی فاسقنا